

ارزیابی مناسبات سیاست و اقتصاد در حکمرانی دموکراتیک در گفت‌وگو با علی سرزعیم

دموکراسی باید در خدمت منافع توده باشد

نیازمند جامعه‌ای قوی هستیم تا با دولت قوی همصحبت شود
رشد اقتصادی و توسعه در شرایط پر تنش ایجاد نمی‌شود

مرتضی گلپور
خبرنگار

پیام‌ها و فرجام‌سیاست‌ورزی ۴۰ سال گذشته، امروز پیش‌روی ما است. بدون اینکه وارد این بحث بی‌پایان بشویم که این فرجام چه بوده است، یک نکته مسلم است و آن اینکه امروز مانیاژمند بازی‌نگری در برخی شیوه‌ها، روش‌ها و راه‌های سیاست‌ورزی هستیم. بازیگران خرد و کلان سیاست در ایران، باید این شهامت را داشته باشند تا با نگاهی به عملکرد گذشته خود، از مسیر رفته بازگردند و شیوه‌های تازه‌ای را در سیاست‌ورزی خود در پیش بگیرند. یک گونه از شیوه‌های جدید سیاست‌ورزی که می‌تواند پیش‌روی ما باشد، همان است که اقتصاددانان نهادگرا همچون عجم اوغلو و رابینسون، داگلاس نورث یا جامعه‌شناسی چون جوشل میگدال پیش‌روی ما می‌گذارند؛ اینکه سیاست، حاصل جمع‌برداری توان و کشاکش همه بازیگران است. با آن‌طور که عجم اوغلو و رابینسون در کتاب «ریشه‌های اقتصادی دیکتاتوری و دموکراسی» تعریف می‌کنند: سیاست یعنی مدیریت تعارض منافع میان بخش‌های متنوع و متکثر جامعه و قدرت. مطابق این تعریف، قهرمانان سیاسی، آثانی نیستند که به سیم آخر می‌زنند یا خواهان حذف سایر بازیگران سیاسی و محدودکردن آنان هستند، بلکه قهرمانان کسانی هستند که می‌توانند با دیگر بازیگران دوریک میزبشینند، چانه‌بزنند، مذاکره کنند و در نهایت به یک سازش دست یابند. همین که در گزاره‌ها و رویکردهای فعلی سیاست‌ورزی «سازش» امری مذموم شمرده می‌شود، یعنی این رویکرد نیازمند بازی‌نگری است، باید از ایده‌های گذشته دست شست و به شیوه‌های نوین روی آورد. کتاب «ریشه‌های اقتصادی دیکتاتوری و دموکراسی» از جمله آن کتاب‌هایی است که با تکیه بر تجارب ملت‌ها و کشورهای مختلف، شیوه‌های نوین سیاست‌ورزی را پیش‌پا می‌گذارد. این کتاب به همت علی سرزعیم و جعفر خیرخواهان ترجمه شده است. با علی سرزعیم، یکی از مترجمان این کتاب که استاد دانشگاه علامه طباطبائی نیز هست، درباره درس‌های کنش‌های سیاسی و تاریخی این کتاب که بر گرفته از تجارب ملت‌های دیگر است، گفت‌وگو کردیم. همچنین تلاش شد از این گزاره‌ها، نکاتی برای فهم بهتر شکست‌ها و کامیابی‌های کنش‌های سیاسی در سال‌های دور و نزدیک ایران به دست بیآوریم و راه نوپیش‌هادی را مطرح کنیم. با این حال تأکید این کتاب و سرزعیم بر این نکته است که کار آمدی و توسعه‌از مسیر ثبات و گفت‌وگوهای داخلی می‌گذرد. این گفت‌وگو را بخوانید.

■ موضوعی که امروز درباره آن صحبت می‌کنیم، کتاب «ریشه‌های اقتصادی دیکتاتوری و دموکراسی» است که در سال ۸۹ به همراه دکتر جعفر خیرخواهان ترجمه کردید. نگاه پیشینی که این کتاب از سیاست، قدرت و اقتصاد ارائه می‌دهد، متفاوت با آن تصویری است که به عنوان دانشجویان جامعه‌شناسی در دانشگاه‌ها و در نقد قدرت و سیاست خواندیم. به نظر برای شروع بحث، ابتدا از تعریفی که کتاب از «سیاست» ارائه می‌دهد شروع کنیم. به نظر می‌رسد عجم اوغلو و رابینسون در این کتاب سیاست را «مدیریت تعارض منافع» تعریف می‌کنند. این دیدگاه را می‌پذیرید؟ در این صورت، سیاستی که در این کتاب تعریف می‌شود، چه تفاوتی با سیاست به معنای رایج و مرسوم دارد؟

پیش از پاسخ به سؤال شما، ابتدا باید به نکته‌ای اشاره کنم. همان‌طور که از اسم این کتاب پیدا است، یعنی «ریشه‌های اقتصاد» دیکتاتوری و دموکراسی، این کتاب تعریفی است به کتاب پرینگتون مور با عنوان «ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی». کتاب «ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی» کتاب معروفی در سنت جامعه‌شناسی سیاسی است که بسیاری معتقد بودند نظریه کلان جامعه‌شناسی سیاسی در عصر جدید با این کتاب نضج گرفت. پرینگتون مور در این کتاب می‌خواست بگوید که نظم‌های دیکتاتوری و دموکراسی از درون تحولات اجتماعی بیرون می‌آیند. اما در مقابل کتاب مور، عجم اوغلو و رابینسون در کتاب خود خواستند این نکته را مطرح کنند که اساساً مسأله اقتصاد است که خود را در عرصه سیاست نشان می‌دهد. از این‌رو، این کتاب از دو جهت اهمیت داشت؛ یک اهمیت در این بود که نظریه بازی‌ها را به عرصه بررسی‌های سیاسی وارد کرد و نشان داد که این نظریه در عرصه سیاست خوب کار می‌کند و جواب می‌دهد. به همین دلیل این کتاب در دانشکده‌های علوم سیاسی بسیار تأثیر گذاشت و پس از آن دانشکده‌های علوم سیاسی نظریه بازی‌ها را جدی‌تر گرفتند. تا پیش از این کتاب، اغلب حوزه روابط بین‌الملل به نظریه بازی‌ها توجه می‌کرد ولی اینک همه گرایش‌های علوم سیاسی آن را جدی می‌گیرند.

نکته دیگری می‌تواند همان تعبیری باشد که شما ارائه کردید. در بررسی‌های اقتصادی، نظام سیاسی اغلب دستگاه یا سازوکاری در نظر گرفته می‌شود که ترجیحات بخش‌های مختلف جامعه را جمع‌بندی می‌کند. گاهی نظام سیاسی

ملت به این سطح از ثروت رسیده‌اند. امریکای لاتین هم به این معروف است که فقرا بسیار فقیر و ثروتمندان بسیار ثروتمند هستند.

■ اگر بخواهیم مسأله بازتوزیع منابع را در قالب سرزمین و کشور خودمان بحث کنیم، آیا می‌توان گفت حساسیت نسبت به شفافیت بودجه و اینکه منابع عمومی به چه سمتی هدایت می‌شود، نشانه‌ای از دغدغه مردم نسبت به مسأله و ماهیت بازتوزیع در جامعه ما است؟

بله در کشور ما هم مسأله بازتوزیع پیوسته مهم‌تر شده است اما سابقاً به دلیل درآمد بالای نفت، توزیع مهم‌تر از بازتوزیع بوده است یعنی پول نفت چگونه بین مردم توزیع شود. در عین حال اهمیت بازتوزیع را نمی‌توان انکار کرد خصوصاً در شرایط تحریم که درآمدهای نفتی کم شده است. با یک مثال ساده‌تر می‌توان این مسأله را توضیح داد. ۴ میلیون کارمند در کشور داریم که جزو طبقات متوسط یا بالا محسوب می‌شوند. از آنجا که دولت نمی‌تواند حقوق این کارمندان را تأمین کند و هر سال هم تعداد آنان افزایش می‌یابد، ناچار است پول چاپ کند. اما چاپ پول با هدف تأمین حقوق این کارمندان، به معنای ایجاد تورم برای کل جامعه است، یعنی تورم ایجاد می‌شود تا وضع این ۴ میلیون نفر را نسبتاً بهتر نگه دارد به قیمت فقیرتر کردن عموم جامعه. معنای این حرف یعنی از فقرا برای کارمندان یا مدیران مالیات بگیریم، یا مثال دیگر درباره بازتوزیع، مسأله بنزین است. سال‌های سال با صرف میلیاردها دلار، بنزین وارد می‌گردیم تا به کسانی که صاحب خودرو هستند فشار کمتری وارد شود، در مقابل نسبت به حمل و نقل عمومی که فقرا و طبقه متوسط از آن استفاده می‌کنند، بی‌توجهی شده است.

■ نکته مهمی که در این کتاب می‌توان به این ترتیب، گفته می‌شود این نظام سیاسی است که جمع ترجیحات این طبیف‌ها را معدل‌گیری کرده و وزن‌دهی می‌کند. حال، اگر نظم سیاسی دموکراتیک باشد، به تعداد کنشگران یا افراد جامعه به این ترجیحات وزن می‌دهد و چون تعداد فقرا و طبقات متوسط در جامعه زیاد است، رویکردها و تصمیمات به سمت ترجیحات آنان می‌چرخد. اما در نظم غیردموکراتیک، وزن بیشتر به ترجیحات اقلیت داده می‌شود.

نهایتاً اینکه، کتاب روی نکته بسیار مهمی تأکید می‌کند. یعنی کتاب این پرسش را مطرح می‌کند که اساساً ما قدرت را برای چه می‌خواهیم؟ چرا افراد با هم رقابت می‌کنند تا قدرت سیاسی را به دست بیاورند؟ در نظریه‌های علوم سیاسی کمتر به این مسأله پرداخته می‌شود، اما این کتاب می‌گوید مسأله سیاست یا قدرت، حول موضوع بازتوزیع است؛ به این معنی که نظم غیردموکراتیک، یعنی بازتوزیع از توده برای فرادستان و در نظم دموکراسی، مسأله، بازتوزیع از تنبگان برای توده است.

■ بنابراین مسأله قدرت و سیاست، نحوه بازتوزیع منابع و منافع در جامعه است. این بازتوزیع کجا و چگونه مشخص می‌شود؟

یکی از جاهایی که می‌توان مسأله بازتوزیع را بخوبی نشان داد، نرخ مالیات است. نرخ مالیات نماد بازتوزیع است. به‌عنوان مثال اگر شما در کشور خود مالیات‌های پیش‌پیش‌رونده دارید، به این معنی است که از پولدارها می‌گیرید و به بقیه می‌دهید، اما در نظام‌های غیردموکراتیک، اغلب توده را به نفع اقلیت چپاول می‌کنند. کما اینکه در بسیاری از کشورهای آفریقایی توده‌ها بسیار فقیر هستند، اما ثروتمندان فوق‌العاده پولداری دارند که ثروشان در سطح ثروتمندان اروپاست و با غارت

ملت به این سطح از ثروت رسیده‌اند. امریکای لاتین هم به این معروف است که فقرا بسیار فقیر و ثروتمندان بسیار ثروتمند هستند.

■ اگر بخواهیم مسأله بازتوزیع منابع را در قالب سرزمین و کشور خودمان بحث کنیم، آیا می‌توان گفت حساسیت نسبت به شفافیت بودجه و اینکه منابع عمومی به چه سمتی هدایت می‌شود، نشانه‌ای از دغدغه مردم نسبت به مسأله و ماهیت بازتوزیع در جامعه ما است؟

بله در کشور ما هم مسأله بازتوزیع پیوسته مهم‌تر شده است اما سابقاً به دلیل درآمد بالای نفت، توزیع مهم‌تر از بازتوزیع بوده است یعنی پول نفت چگونه بین مردم توزیع شود. در عین حال اهمیت بازتوزیع را نمی‌توان انکار کرد خصوصاً در شرایط تحریم که درآمدهای نفتی کم شده است. با یک مثال ساده‌تر می‌توان این مسأله را توضیح داد. ۴ میلیون کارمند در کشور داریم که جزو طبقات متوسط یا بالا محسوب می‌شوند. از آنجا که دولت نمی‌تواند حقوق این کارمندان را تأمین کند و هر سال هم تعداد آنان افزایش می‌یابد، ناچار است پول چاپ کند. اما چاپ پول با هدف تأمین حقوق این کارمندان، به معنای ایجاد تورم برای کل جامعه است، یعنی تورم ایجاد می‌شود تا وضع این ۴ میلیون نفر را نسبتاً بهتر نگه دارد به قیمت فقیرتر کردن عموم جامعه. معنای این حرف یعنی از فقرا برای کارمندان یا مدیران مالیات بگیریم، یا مثال دیگر درباره بازتوزیع، مسأله بنزین است. سال‌های سال با صرف میلیاردها دلار، بنزین وارد می‌گردیم تا به کسانی که صاحب خودرو هستند فشار کمتری وارد شود، در مقابل نسبت به حمل و نقل عمومی که فقرا و طبقه متوسط از آن استفاده می‌کنند، بی‌توجهی شده است.

■ نکته مهمی که در این کتاب می‌توان به این ترتیب، گفته می‌شود این نظام سیاسی است که جمع ترجیحات این طبیف‌ها را معدل‌گیری کرده و وزن‌دهی می‌کند. حال، اگر نظم سیاسی دموکراتیک باشد، به تعداد کنشگران یا افراد جامعه به این ترجیحات وزن می‌دهد و چون تعداد فقرا و طبقات متوسط در جامعه زیاد است، رویکردها و تصمیمات به سمت ترجیحات آنان می‌چرخد. اما در نظم غیردموکراتیک، وزن بیشتر به ترجیحات اقلیت داده می‌شود.

نهایتاً اینکه، کتاب روی نکته بسیار مهمی تأکید می‌کند. یعنی کتاب این پرسش را مطرح می‌کند که اساساً ما قدرت را برای چه می‌خواهیم؟ چرا افراد با هم رقابت می‌کنند تا قدرت سیاسی را به دست بیاورند؟ در نظریه‌های علوم سیاسی کمتر به این مسأله پرداخته می‌شود، اما این کتاب می‌گوید مسأله سیاست یا قدرت، حول موضوع بازتوزیع است؛ به این معنی که نظم غیردموکراتیک، یعنی بازتوزیع از توده برای فرادستان و در نظم دموکراسی، مسأله، بازتوزیع از تنبگان برای توده است.

■ بنابراین مسأله قدرت و سیاست، نحوه بازتوزیع منابع و منافع در جامعه است. این بازتوزیع کجا و چگونه مشخص می‌شود؟ یکی از جاهایی که می‌توان مسأله بازتوزیع را بخوبی نشان داد، نرخ مالیات است. نرخ مالیات نماد بازتوزیع است. به‌عنوان مثال اگر شما در کشور خود مالیات‌های پیش‌پیش‌رونده دارید، به این معنی است که از پولدارها می‌گیرید و به بقیه می‌دهید، اما در نظام‌های غیردموکراتیک، اغلب توده را به نفع اقلیت چپاول می‌کنند. کما اینکه در بسیاری از کشورهای آفریقایی توده‌ها بسیار فقیر هستند، اما ثروتمندان فوق‌العاده پولداری دارند که ثروشان در سطح ثروتمندان اروپاست و با غارت

نکته مهم‌تر این است که حرکت به سمت دموکراسی یک خطر دارد و این خطر یوپولیسم شدید است. یوپولیسم شدید یعنی تقاضای بازتوزیع منابع در جامعه بشدت افزایش یافته و شما شروع به چپاول ثروتمندان بکنید. این امر یعنی هزینه اصلاح یا دموکراسی‌سازی را بسیار بالا ببرید. اما در این صورت سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد و فرار سرمایه رخ می‌دهد. در کشورهای امریکای لاتین یا آفریقایی که این اقدامات یوپولیستی را به صورت شدید انجام دادند، معمولاً تنبگان با نظامیان متحد شده و یک کودتا علیه



“

شاید مردم برای آزادی اندیشه اعتراض نکنند، بویژه وقتی اقتصاد کشور توسعه نیافته است، آزادی یک کالای لوکس یا یک شعار لوکس محسوب می‌شود که جامعه خردیار آن نیست. اما همین جامعه برای منافع اقتصادی خود به سادگی اعتراض می‌کند. به همین دلیل نویسندگان کتاب «ریشه‌های اقتصادی دیکتاتوری و دموکراسی» می‌گویند دموکراسی را باید به گونه‌ای تعریف کرد تا با «منافع عینی و ملموس» مردم همسو شود. در این صورت است که مردم پشت دموکراسی خواهند ایستاد. در حالی که اگر دموکراسی را یک شعار لوکس قلمداد کنیم، روشنفکران تنها می‌مانند و طبیعتاً بدون حمایت جامعه نمی‌توانند ایده‌های خود را پیش ببرند. اما اگر دموکراسی را در خدمت منافع توده تعریف کنیم، توده پشت سر این ایده قرار می‌گیرد. هنر فعالان سیاسی این است که معامله خوب با حاکمیت را به گونه‌ای تنظیم کنند تا به یک معامله برد-برد منجر شود و به این ترتیب راه جامعه برای توسعه باز شود

تبدیل می‌شود. کما اینکه در آرژانتین با کشورهایی دیگر، دموکراسی‌ها سرکوب و وضع اقتصادی بدتر شد. ■ به نظر می‌رسد دو تجربه که بخوبی می‌تواند تفاوت این دو مسیر را نشان بدهد، یکی تجربه حکومت آئنده در شیلی و دیگری تجربه چپ‌رایان در سوئد باشد. در سوئد به دلیل نوع متفاوت فعالیت سیاسی احزاب چپ که مبتنی بر ائتلاف و کاستن از هزینه‌های دموکراسی‌سازی بود، در نهایت این کشور به یک ثبات رسید و امروز سوئد یکی از کشورهای پیشرو در تأمین اجتماعی و حمایت از کارگران و فرودستان است. اما در مقابل در شیلی، به دلیل انقلابیگری و چپ‌روی‌های آئنده که می‌خواست کل ساختار اجتماعی کشور را درگون کند، در نهایت فرادستان علیه او متحد شدند و با یک کودتا این دولت چپگرا برکنار شد و به تبع آن، آرمان‌های بسیاری از مردم این کشور هم برای ده‌ها از بین رفت.

متأسفانه در امریکای لاتین کودتاها بسیار زیاد بود، زیرا بازتوزیع‌ها بسیار شدید بود. این مسأله فقط هم مربوط به شیلی نبود، آرژانتین و دیگر کشورهای

امریکای لاتین هم این‌طور بوده‌اند. داستان ونزوئلا هم از این قرار است. این تجربه‌های تاریخی یک درس است. علی‌احوال، پیام این کتاب این است که از دل یک توافق برد-برد می‌توان به یک دموکراسی باثبات رسید. حرف این کتاب این است که ما می‌توانیم دموکراسی بی‌ثبات هم داشته باشیم. زیرا اصلاً تضمینی وجود ندارد که اگر به سمت دموکراسی حرکت کردید، بتوانید به یک دموکراسی باثبات برسید. چه بسا به یک دموکراسی بی‌ثبات برسید و پس از آن آشوب‌ها، سرکوب‌ها و پسرقت‌های شدید اقتصادی به وجود بیاید که طبیعتاً در این شرایط همه می‌بازند، یعنی هم حاکمیت می‌بازد و هم مردم. اما هنر این است که شما مسیر را ترسیم کنید که به یک دموکراسی باثبات برسید تا در نهایت دموکراسی تحکیم شود. یک فصل این کتاب درباره این است که چگونه دموکراسی باثبات داشته باشیم و فرایند دموکراسی باثبات شود، مقصود از ثبات دموکراسی هم این است که باید هزینه بازگشت یا عقبگرد از دموکراسی را زیاد کنید، یعنی باید به گونه‌ای باشد که بازگشت از مسیر دموکراسی دیگر به صرفه نباشد.

■ چندی پیش در روزنامه «ایران» گفت‌وگویی از دکتر احمد مدبری منتشر شد مبنی بر اینکه آینده بهینه ما در گرو ائتلاف میان گروه‌های مختلف جامعه، بویژه ائتلاف روشنفکران و حاکمیت است. آقای محسن رنائی هم بتازگی با انتشار متنی، تأکید کرد که روشنفکران باید دولت ستیزی و نگاه منفی خود نسبت به قدرت را کنار بگذارند و با قدرت گفت‌وگو کرده و با آن کار کنند. به نظر می‌رسد در این کتاب هم این‌طور عنوان می‌شود که دموکراسی از بالا به پایین می‌آید، نه لزوماً از پایین به بالا. تصمیم‌گیری با فرادستان است، اما در لایه‌های پایین هم فعالان سیاسی قرار دارند که مردم را سازماندهی می‌کنند. به عبارت دیگر، این نیروها در لایه‌های پایین گزینه‌ها را برای فرادستان ایجاد می‌کنند و نهایتاً در آن بالا تنبگان هستند که تصمیم می‌گیرند کدام گزینه را انتخاب کنند، به سمت قدرت سخت بروند یا اینکه حق رأی بدهند و حاکمیت مردم را بپذیرند.

■ ماهیت این بده بستان چیست؟ زیرا در نهایت باید با فرادستان گفت‌وگو یا کار کرد.

بله، در این مسأله شکی نیست. کتاب حول این مسأله است که جامعه